

خیلواکی



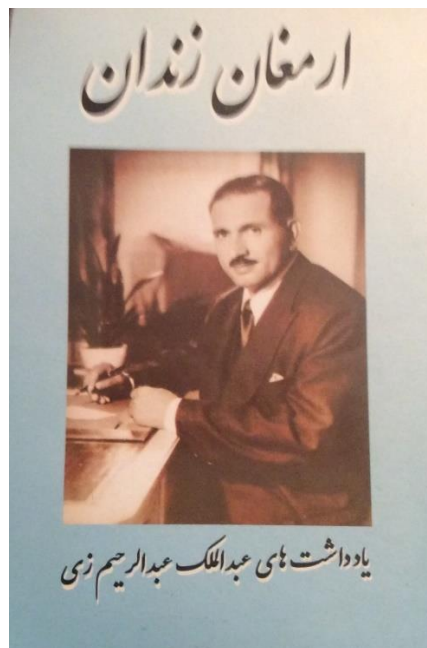
استقلال

www.esteqlaal.net

دوشنبه ۰۶ فیبروری، ۲۰۲۳

به اهتمام بهاول ملک عبدالرحیم زی

از یادداشت های عبدالملک عبدالرحیم زی



افتخار داریم که جهت افشای حوادث و وقایع مبرهن تاریخ و روشنی اذهان هموطنان که نسل های موجوده و آینده باشند، خاطرات مرحوم عبدالملک عبدالرحیم زی وزیر مالیة مبتکر، فعال، سختکوش و خدمتگار حقیقی ملت افغانستان را که علی الرغم نوآوری های عام المنفعه در ساحات صنایع، مالیات، بودجه، زراعت، بانک داری و اقتصاد، با افتراپی که هرگز به اثبات نرسید، مدت ۲۲ سال را بی سرنوشت در زندان های مخوف و سیاه چال های تاریک بدون محکمه عدلی سپری نمود، به مطالعه خوانندگان و هموطنان معزز می گزاریم.

از محترم آقای بهاول ملک مقیم جرمنی که با ارسال کتاب آموزنده و مستند «ارمغان زندان» اثر مرحوم عبدالملک عبدالرحیم زی پدر بزرگوار شان، لطف بزرگی جهت پیشکش معلومات جامع و غیر قابل انکار دهه های متوالی قرن ۲۰ میلادی افغانستان عزیز نموده اند، نهایت سپاس گزار هستیم. روح و روان آن خدمتگار افغانستان عزیز شاد و یادشان همیشه گرامی باد.

قسمت سوم

اندیشه انکشاف اقتصادی کشور و معضلات پیش رو

از همان روز نخست که متصدی امور مالیات کشور گردیدم، تنها به توازن بودجه عادی دولت قناعت نداشته، هدف اصلی ام آن بود تا کشور را از مخصه اقتصادی و مالی (که از سالها پیش سردچار بود و بدین جهت نمیتوانست در ساحه انکشافات اقتصادی، اجتماعی و عرفانی قدمی بردارد) نجات دهم. بنابراین بعد تدوین قانون محاسبات عمومی و قوانین مختلف مالیاتی (که در گذشته هرگز وجود نداشت) و همچنان تأسیس دیوان محاسبات و اصلاح تشکیلات وزارت مالیه و مربوطات آن، در پی ترتیب پلان مالی شدم.

این پلان را هم با در نظر گرفتن انکشاف دیگر شقوق اقتصادی بر روی منابع خود کشور تنظیم کردم. البته هدفم در طرح و تدوین این پلان تمویل پروژه‌های انکشافی مثمر و زودثمر اقتصادی و انکشاف اجتماعی و عرفانی کشور بود.

اما وقتیکه این پلان را به مجلس عالی وزراء سپردم، چون بر عایدات عمده و املاک بزرگ درین پلان، مالیات مترقی تطبیق میگردید و باز قسمت زیاد ازین منابع عمده مالیاتی در دست خود خاندان شاهي از جمله سردار محمد داودخان صدراعظم و معاون و برادرش سردار محمدنعیم خان قرار داشت. ایشان آن پلان را به لیت و لعل قرار دادند. بالنتیجه روی بهانه‌های عجیب و غریب در روك میز مجلس عالی وزراء فرو برده شد.

وقتیکه در سال بعد (۱۳۳۳) متصدی امور وزارت اقتصاد ملی گردیدم از معوق ماندن پلان مالی درس عبرت حاصل کرده، مسئله طرح و تنظیم پلان اقتصادی را که از پیش در فکر آن بودم، قبل از آنکه به اطلاع صدراعظم و شاه و یا لاقول دیگر وزراء کابینه برسانم و یا در چنین يك امر خطیر و بی سابقه‌یی تصویب و موافقت کابینه و یا دست کم، فرمان مقام سلطنت را اخذ نمایم، به استناد

همان پروژه پلان مالي که در دست داشتیم، اراده طرح يك پلان انكشاف اقتصادي، اجتماعي و عرفاني را کردم.

فلها عدهاي متخصصين اقتصادي و اهل خبره را جمع ساخته، به کمیته‌هایی در شقوق مختلفه اقتصادي و مالي جدا نموده، به هر يك از آنها جهت تنظيم بخش‌هاي مختلف پلان اقتصادي سؤال‌ها و ازینطریق به آنها وظایف پلان‌سازي را دادم. تعداد این کمیته‌ها به هفت شق مختلف اقتصادي میرسید.

همچنان کنفرانس مطبوعاتي را نیز دایر نموده، جریان کار متذکره را ازینطریق در همان روز به ملاء عام نیز رسانیدم.

اینکارم بر ارباب قدرت یا خاندان شاهي کلاً و خاصتاً بر سردار محمد داودخان صدراعظم و سردار محمد نعیم خان معاون و برادرش خيلي مشکل واقع شد و فوق‌العاده تکان خوردند.

چنانچه به شام همانروز (روز ۳ عقرب ۱۳۳۳) که در سفارت عربستان سعودي نسبت به جشنواره روز ملي عربستان سعودي جمع شده بودیم. سردار محمد داودخان صدراعظم عندالورود به سالن سفارت بعد تعارف با سفیرکبیر آن سفارت همه مدعوین را گذاشته رأساً نزد من آمد.

بعد از احوال پرسى به من چنین گفت: “وزیر صاحب! همین شام اعلانی عجیب شنیدم. آیا خودت پلان اقتصادي می‌سازی؟” من به جوابش گفتم: بلي! وي گفت: “چرا در این مورد با من مصلحت نکردی؟” من بهش گفتم: “این کار من است. من چرا در هر کار به شما مراجعه کنم؟ او گفت: “آخر این چه جوابست که به من می‌دهی؟ آیا در يك چنین کار بي سابقه و بس بزرگ چگونه بدون مشورت من اقدام می‌کنی؟”

با آنکه من می‌دانستم که برای اقدام به يك چنین کار بس بزرگ باید بسیار فورمالیته‌هایی طی میشد. اما از آنجایی که سرو کار من با چنان کسانی بود که آنها به هیچ وجه در فکر رفاه و آسایش مردم رنجبر ما نبوده، بلکه همواره در فکر استثمار ثروت کشور بوده، عالماً و عامداً مانع چنان تحولات می‌گردیدند. علیهذا خود را به در نافیهمی (تجاهل عارفانه) زده به وي گفتم: چند روز پیش پست مهم و پر مسئولیت وزارت اقتصاد ملي را به رغم خواست من بر من تحمیل نمودید. اگر وزیر سلف من (داکتر عبدالروف خان) به چنین کارها می‌پرداخت هیچگاه ناکام نمی‌شد و مجبور به استعفا نمی‌گردید، و شما هم ازین ناحیه مورد ملامت قرار نمی‌گرفتید. زیرا از روزیکه ما سیاست اقتصادي خود را به اصول اقتصاد رهبري شده “اکنونومي دریژه ” اعلان کردیم، بایست متعاقب آن در وزارت اقتصاد ملي اداره پلان‌سازي تشکیل می‌شد و باز بوسیله همین سازمان دست به طرح و تنظیم پلان می‌یازید

و کذا این مسائل از طریق اعلان رادیویی و خبرهای منتشره در مطبوعات به اطلاع عامه رسانیده می‌شد. اما در عمل طوریکه همه می‌دانیم، از این چیزها دیده نمی‌شود. حتی لااقل در کابینه و مجالس خصوصی وزراء هم روی این مسایل گفت و شنودی به عمل نیامده است! از آنجاکه پست وزارت اقتصاد مّلی از من ایجاب اینرا می‌نمود که بایست نخست در تشکیلات وزارت اقتصاد مّلی تجدید نظر کرده اصلاحاتی ازین ناحیه به عمل بیاورم. من بعد از آنکه در سازمان‌های وزارت اقتصاد مّلی **اداره پلان‌سازی** و **یک دفتر احصائیه** را بنیان کردم. وظیفه مهم بعدی من آن بود که به طرح یک پلان علمی انکشاف اقتصادی و اجتماعی و عرفانی می‌پرداختم. فلذا طوریکه اعلان آنرا شنیدید، امروز همین کار را هم آغاز کردم، تا ازین طریق کشور را به سوی انکشافات استقامت داده باشیم و بالنتیجه از شماطت مخالفین که در هر گوشه و کنار پیوسته چنین صداها بر می‌آورند: که “چه شد نتیجه این اقتصاد رهبری شده در کابینه سردار محمد داودخان که اعلان کرد؟” رهانیده شده باشیم! و باز اگر شما در فکر چنین تحولات نمی‌بودید بایست مرا برین کار خطیر و پر مسئولیت نمی‌گماردید؟! از یک سو بر علاوه آن پست مهم وزارت مالیه که درین مدت کم به کّلی مرا فرسوده ساخته، به عذر بار بزرگ اقتصاد مّلی را بر من تحمیل کردید. اما از سوی دیگر چنان بر کارهای بسیار ضرور و مهم که درین ساحه باید اجرا نمایم، خرده می‌گیرید؟!

سردار محمد داودخان به همه این ادله‌های منطقی و علمی من کمتر گوش کرده باز چنین گفت: “حکومت‌های گذشته با همه آن تشکیلات عریضی که برای اینکار ساختند و باز در آن جلسه‌هایی که همه وقت برای مذاکره این امر دایر می‌گردید و هفت خوان نعمت هم به مخارج هزارها افغانی از وجوه خزاین این دولت می‌گستردند، سرانجام نه آنکه هیچ کرده نتوانستند، بلکه با ناکامی مطلق مواجه گردیدند! تو به هیچ وجه نخواهی نتوانست اینکار را به سر برسانی! از اینرو فوراً به وسیله اعلان دیگر، اعلان سابق خود را باطل بساز!”

من به جوابش گفتم: در طول همکاری ما و شما، برایتان ثابت شده باشد، در کارهایی که من دست یازیده‌ام، به فضل خدای توانا آنرا به سر رسانیده‌ام. اینکار هم انشاءالله تعالی به سر رسانیده خواهد شد. باری برعکس تشکیلات عریض بی‌ثمر گذشته، درین کار کمیته‌ها و کمیسیون‌های تخصصی و اهل خبره در شقوق مختلف اقتصادی، روی اهداف پلان اقتصادی که طرح و تدوین آن مورد نظر من است، گماشته شده است. سوالاتی که به ایشان سپرده‌ام نیز واضح بود. ایشان برای تکمیل آن مطالب و حتی جواب‌ها صلاحیت علمی و تجربه اداری داشته، وسایل لازم اینکار را برایشان تهیه می‌بینم و بدقت تمام رهبری این عده را شخصاً به دوش دارم. از آن گذشته درینکار جز مصرف

قرطاسیه کدام مخارج دیگری همانند آن چیزهایی که طبق گفته شما در پیش از تصدی من به کار می‌رفت وجود ندارد. این عده به جز آن ماکولات عادی که از طرف دولت معمولاً به همه مامورین در وقت کار داده می‌شود مصارف اضافی (همانند مخارج تأمین نعمت‌های هفت خوان اسبق) را به کار ندارند. ایشان می‌دانند که برای اصلاح حال طبقات بسیار فقیر و بیروزگار کار می‌کنند. پس مخارج گزاف را جهت تنعیم و نفس پرستی خود حرام مطلق می‌دانند و باز من بحیث رهبرشان زندگی فقرانه دارم. فلذا به ایشان نیز اجازه اسراف کاری‌ها را نمیدهم!

داودخان صدراعظم به درجه ازین عمل متأثر دیده می‌شد که همه دلایل مرا باز ناشنیده دانسته، به من دستور داد، تا از طریق يك اعلان دیگر، اعلان پلان‌سازی خود را باطل سازم. او افزود: “درین وقت امکان این چنین کارها دور از پروگرام و مقدرات ماست”.

من دیدم که ایشان (خاندان شاهی) به هیچ وجه ترفیه و آسایش مردم را نمی‌خواهند و همچنان انکشاف کشور را؟! پس اگر من هرچه درین راه سعی نمایم، این دستگاه حاکمه روی قدرتی که در دست دارند، مانع کارهای من می‌گردند.

بنابراین نزد خود چنین فیصله کردم که “یا تخت است و یا تابوت”، بدین معنی که یا از کریدیت که در حال موجوده نزد ایشان دارم به نفع هموطنان مستمند و رنجبر خود استفاده خواهم کرد. یا برعکس خود از بین خواهم رفت. من درینوقت جانب مردم بیچاره و مستمند خود را گرفته به سردار محمداودخان جداً و به طور قاطع گفتم: “من در چنین شرایط نمی‌توانم به این دو پست مهم “وزارت مالیات” و “وزارت اقتصاد ملی” ادامه وظیفه نمایم، زیرا شما مرا به کار نمی‌گذارید! به آنچه که در حیطة صلاحیت من است و روی ایجاب وضع بحرانی اقتصادی روز باید به توازن بودجه و انکشاف آن بپردازم، مداخله می‌کنید و مرا به ابتکار عمل در يك چنین وظیفه بس مهم نمی‌مانید. بنابراین از همین لحظه مرا ازین پست‌ها مستعفی دانسته، بجای من کسی دیگر را برگزینید و باز بوسیله وی اعلان دیگری به نسخ اعلان امروزه من نشر کنید!

این اظهارت من خاصاً تهدید استعفا وی را چنان تکان داد که چهره‌اش از هراس زیاد متغیر شد. بلا معطلی به من نزدیک گردیده و دست به چانه من پیش کرده اظهار نمود: “آزرده نشو. من بهت مشورت دوستانه پیش کردم، وقتیکه آنرا نپذیرفتی، چنانکه می‌خواهی عمل کن، نه من و نه دیگری مانع کارهایت خواهد شد.”

من از سیمایش درك كردم كه آنچه مي‌گويد روي عقیده و خلوص نيّت نبوده، بلكه از روي احتياجيكه درين وقت بس مهم و بحراني به من دارد، ظاهراً او را مدعن به قبول چنين چيز مي‌نمايد. اما باطناً از همين آن در مقابل كينه عميقي را به قلب و خاطرة خويش پرورانيده.

به همه حال توگلت علي‌الله گفته از خود گذشتم، و نفع جامعه را در ادامه آنچه كه بيان كردم مرجح دانستم. بنابراین به شطارت تمام در تنظيم و تربيت پلان اقتصادي و ازين طريق به انكشاف اقتصادي و اجتماعي و عرفاني کشور عزيز ادامه دادم.

طوريكه تذكر يافت، پيش از آنكه پلان سازی را اعلان نمايم، ادارهء را بنام رياست پلان در وزارت اقتصاد ملی تاسيس نموده بودم. همچنان اداره در خورکاری را كه ممد و متمم تشكيلات پلان سازی باشد، بنام احصائيه تاسيس نمودم **(اين دو تشكييل بعد ها به وزارت خانه ها مبدل گرديديم)**. متعاقباً طرح و تنظيم پلان را اعلان کرده دست بكار پلان سازی زدم.

جهت تنظيم پلان كميته های اختصاصی و اهل خبره را برگزيدم. بياری خدای توانا قدرت آنرا هم داشتم كه سوال های لازمه را برای هر كميته طرح كنم و اوشان را در ساحه تخصص و علميت شان، روي اهداف معين و واضح بكار بگمارم. از آنگذشته پيوسته مراقب كار و فعاليت های شان بوده، مشكلات آنها را لحظه به لحظه رفع ميكردم. از اين طريق آنچه هر يك از كميته مربوط به تخصص خويش می طلبيد، بدون وقفه بدسترس شان گذاشته ميشد. اين كميته ها مكلف بود كه وقتاً فوقتاً راپور جريان كار خويش را تنظيم نموده، بعد ملاحظه من آنرا به اطلاع عامه رسانيده باشند. اينكار در عمل هم تطبيق يافته و جرايد و روزنامه های آنروز گواه اين حقايق می باشد. باری پلان اول بدین وجه و شكل مرحله طرح و تنظيم و تدوين خود را طی نموده، بعد غور و تصديق كميسیون پلان سازی خبر تكميل آن باز بوسيله يك مصاحبه مطبوعاتی به ملا عام رسانيده شد.

زنگ خطر از همين لحظه به صدا در آمد. خاندان شاهی كه تا آن لحظه اقدام پلان سازی و اعلانات مرا يك بازی طفلانه تصور ميكردند. به اثر اعلان مربوطه شوک خورده، اينبار خود را به يك كار انجام شده (امر واقع) ديگر يافتند، كه در عمل هرگز امر انجام آنرا نمی خواستند.

آنچه بيشتتر ايشان را به واهمه و ترس می انداخت، **قانون بانکی و قانون حمايه ارزش پول رايج افغانی** بود كه توأم با پلان پيش كردم. **اين دو قانون نه آنكه در آینده مانع قاچاق و انتقال اسعار خارجی در بانك های خارج ميشد، بلكه همه آن اسعاريرا كه در پيش از آن به بانك های خارج انتقال داده شده بود، بایست در مدت سه ماه دوباره به کشور نقل داده ميشد.**

بنابراین دست به توطئه ها زده میخواستند از طریق پخش آوازه های گوناگون (بوسیله دستگاه استخبارتی و دوستان خود) در بین مردم رعب و ترس نسبت به من تولید نمودند. تا از این طریق مرا زیر تهدید قرار دهند و بدینوسیله از مورد عمل قرار دادن صفحات بعدی پلان باز دارند. اما من کسی نبودم که که با چنین حرکات و نمایش (پای دب دب)ها بترسم. از آن کاریکه به رنج زیاد و از خود گذری ها از مرحله مهم احضار گذشتانده بودم صرف نظر کنم. فلذا بدون ترس و وا همه پلان را به مجلس عالی وزرا تقدیم کردم.

در روز مذاکره پلان درامه یا صحنه عجیبی به وجود آمد. من بدون اخذ اجازه صدراعظم، همه آن متخصصین را که در احضار پلان کار کرده بودند و تعداد آنها به چهل نفر میرسید، با خود به سالون مجلس عالی وزراء داخل ساخته، به یک صف ایستاده نموده بودم. عندالورد صدر اعظم به آن سالون که علی الاکثر با برادر و معاون خود یکجا میامدند، ایشانرا معرفی نموده و گفتم که میخواهم امروز پلان را مورد مذاکره کابینه قرار دهم. بنا برین این عده خدمت گذاران صدیق کشور نیز نسبت به خدمت بزرگی که در تنظیم و ترتیب پلان نموده اند، بایست در حین مذاکره پلان حاضر بوده و هر یک در مورد تخصص خود به پرسش وزیران جواب گفته باشند. صدر اعظم علی الظاهر با اوشان تعارف نموده، بعدا سوی کرسی خویش رفت.

من از پیش ترتیبی داشتم تا آن عده بشکل نیم دایره به دور میز مجلس وزرا قرار گیرند. چنانچه هر یک از آنها به جا هاییکه برایشان تعیین کرده بودم، قرار گرفتند. در افتتاح مجلس من صدر اعظم و دیگر وزرا را طرف خطاب قرار داده، چنین گفتم: پلانی را که همه از ناممکنات میدانستند اینک به همکاری این دوستان و همکارانم در مدت کمتر از یکنیم سال طرح، تنظیم و تدوین کردیم. اکنون به اجازه صدر اعظم و رفقا بوسیله یکی از ایشان آنرا در مجلس قرائت نموده، مورد تدقیق و تصویب رفقای کابینه قرار میدهیم. متصل این گفتار بدون آنکه کسب اجازه کرده باشم به شاغلی **عبدالله یفتلی** که از جمله همین متخصصین بود، دستور دادم تا پلان را قرائت کند. در اینوقت سردار محمد داود خان صدر اعظم و معاونش محمد نعیم خان سکوت را شکستانده، پیش از آنکه پلان را برای قرائت بگذارند از من پرسید، که پلان چه؟ من به جوابشان گفتم: